



An Exploration of the Hadith of Dhahdhah from the Viewpoint of the Two Major Islamic Sects^۱

Muhammad Faker Meybodi^۲

Abstract

The issue of the faith of Hazrat Abu Talib, the great uncle of the Prophet (P), has long been disputed by Shiites and Sunnis. On the one hand, Shiite scholars believe that Abu Talib died with faith in the Shari'ah of Muhammad (P). On the other hand, the Sunnis guess that he did not believe and died in disbelief. The main document of Abu Talib's infidelity, which is the intellectual basis of Ahl al-Sunnah historians, commentators, and theologians and who have followed it in their historical, interpretive and theological works even in the smallest relation, is the well-known hadith of dhahdhah that is seen in their primary and secondary sources. The meaning of the narration is that Abu Talib has passed away as an infidel, but because of his assistance and support of the Prophet (P) and with his intercession, he has been transferred from the lowest level of hell to the surface of hell i.e., dhahdhah, that is, by turning the severe stage into a mild one, he has been reduced to torment. The position of Shiite scholars against the hadith of dhahdhah is that these narrations are weak in terms of the document and distorted in terms of eloquence and incoherence with each other in terms of meaning while the dignity of Abu Talib is free from the vices of disbelief. This article seeks to reveal the reality of the hadith of dhahdhah and its meaning through the narrating method of hadith research to clarify a corner of the hidden truth behind such hadiths which are forged by the rulers of oppression and persecution and the basis of some ignorant people.

Keywords: Hadith of Dhahdhah, Exegesis of the Quran, Abu Talib's Belief, Shiites and Sunnis.

^۱. Date of Submit: ۷, January, ۲۰۲۱ and Date of Accept: ۹, April, ۲۰۲۱.

^۲. Professor of Al-Mustafa International University; (m_faker@miu.ac.ir).



کنکاشی در حدیث ضحضاح از نگاه فریقین*

محمد فاکرمبیدی*

چکیده

مسأله ایمان حضرت ابوطالب عموی بزرگوار پیامبر ﷺ از دیرزمان مورد منازعه شیعه و اهل سنت بوده است. در یکسو علمای شیعه عقیده دارند که جناب ابوطالب با ایمان به شریعت محمد ﷺ از دنیا رفته است. در آن سوی گمان اهل سنت بر این است که وی ایمان نیاورده و با حال کفر درگذشته است. مستند اصلی زعم کفر ابوطالب که مبنای فکری مورخان، مفسران و متکلمان اهل تسنن قرار گرفته و به ادنی مناسبت در آثار تاریخی، تفسیری و کلامی خود دنبال کرده‌اند، حدیث معروف ضحضاح است که در مصادر اولیه حدیثی و ثانویه آنان به چشم می‌خورد. مدلول روایت این است که ابوطالب کافر از دنیا رفته، ولی به خاطر نصرت و حمایت وی از پیامبر ﷺ و با شفاعت آن حضرت از ذرک أسفل دوزخ، به سطح روئین جهنم یعنی ضحضاح منتقل شده است و در حقیقت با تبدیل مرحله شدید به خفیف مشمول کاهش عذاب گردیده است. موضع دانشمندان شیعه در برابر حدیث ضحضاح این است که این روایات به لحاظ سند ضعیف و از جهت فصاحت مخدوش و از نظر دلالت با یکدیگر متهافت است و ساحت ابوطالب مبرای از ردیله کفر است. این نوشته تلاش دارد تا با روش نقلی حدیث پژوهشی پرده از واقعیت حدیث ضحضاح و حقیقت دلالت آن بردارد تا گوشه‌ای از حقیقت پنهان در ورای این گونه احادیث که دست‌ساخته حاکمان جور و جفا و دست‌مایه برخی از ناآگاهان است روشن گردد.

واژگان کلیدی: روایات، حدیث ضحضاح، تفسیر قرآن، ایمان ابوطالب، شیعه، اهل سنت.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۸ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۱/۲۰.

* استاد جامعة المصطفی العالمية: (m_faker@miu.ac.ir).

مقدمه

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن اعم از متکلمان، مورخان و مفسران، به استناد حدیثی که محدثان اهل سنت از عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس و سعید بن مسیب نقل کرده‌اند و معروف به حدیث ضحضاح است ایمان جناب ابوطالب را مورد تشکیک و تردید قرار داده‌اند. مفاد این حدیث موجب شده تا مزعومه نزول برخی از آیات قرآن از جمله آیه «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ» و «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» درباره ابوطالب مطرح شود. در مقابل علمای شیعه با رد این احادیث و انکار نزول آن آیات درباره ابوطالب، به دفاع از ایمان آن جناب پرداخته‌اند. این مقاله با اقتصار بحث بر حدیث ضحضاح - و اختصاص بررسی آیات قرآن درباره ابوطالب به مقاله دیگر - و با بهره‌مندی از منابع فریقین و در چند مبحث به بررسی مصادر، متون، آسانید، دلالت، فصاحت و انگیزه جعل آن پرداخته است.

الف. مفاهیم

۱. معنی ضحضاح

اهل لغت می‌گویند: ضحضاح به معنی «ماء یسیر = آب اندک» است که تا کعبین (برآمدگی روی پا) و یا تا نصف ساق پا را فرا می‌گیرد و باعث غرق شدن نمی‌گردد (ابن منظور، ۱۴۱۴ و مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: کلمه ضحضاح). این واژه در حقیقت به معنی روی آب است و کاربرد آن در تفسیر و تاریخ نیز به چشم می‌خورد. ابن خلدون درباره موسی علیه السلام می‌نویسد: «فَجَعَلْتَهُ أُمَّهُ فِي تَابُوتٍ وَأَلْقَتْهُ فِي ضَحْضَاحِ الْيَمِّ» (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۹۲/۲). بر اساس برخی از مرویات، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر به آن حضرت گفتند: «لَا نَقُولُ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: إِذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ، وَ لَكِنْ إِذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ وَ نَحْنُ مَعَكَ، وَاللَّهِ لَوْ خُضَّتْ بِنَا ضَحْضَاحَ الْبَحْرِ لَخُضْنَا مَعَكَ» (فاسی صوفی، ۱۴۱۹: ۳۷/۷). مراد از ضحضاح بحر روی دریا است، و در مقابل آن، طمطام به معنی آب عمیق است (زمخشری، ۱۴۱۷: ۲۷۷/۲). و طبعاً در مقابل صَحَّاحِ ماء و نار، طمطام ماء و نار به معنی قعر جهنم و قعر دریا است.

۲. معنای کفر

کفر در لغت به معنی پوشاندن چیزی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۴) و در قرآن نیز معنی روشنی دارد که همان انکار خدا، پیامبر و معاد و... در مراحل مختلف است. اهل سنتی که قائل به کفر



ابوطالب هستند کفر را به طور مطلق دانسته‌اند. لیکن برخی با بیان انواع کفر به تعیین مصداق آن نسبت ابوطالب پرداخته و نوشته‌اند: «کفر بر چهار قسم است: ۱) کفر انکار، یعنی این که کسی خدا را نشناسد و به او اعتراف نکند؛ ۲) کفر جحود، یعنی این که خدا را با قلبش بشناسد ولی به زبانش اعتراف نکند، مانند کفر ابلیس. [در مثال مناقشه وجود دارد]؛ ۳) کفر عناد، یعنی این که کسی به زبانش اقرار کند و با قلبش خداشناس باشد، لیکن مطیع و منقاد نباشد، مثل کفر ابوطالب. ۴) کفر نفاق، یعنی این که به زبان اقرار به خدا و رسول دارد، لیکن در قلبش اعتقادی ندارد. (بغوی، معالم التنزیل، ۱۴۲۰: ۸۶/۱ و عصامی مکی، سمط النجوم، ۱۴۱۹: ۳۹۲/۱). ملاحظه می‌شود که در این سخن بغوی و تقسیمی که برای کفر دارد چندان بحثی نیست، چون در روایتی امام صادق علیه السلام دربارهٔ وجوه کفر در قرآن فرمودند: کفر بر پنج وجه است: ۱. کفر جحود؛ ۲. کفر به ترک اوامر الهی؛ ۳. کفر براءت؛ ۴. کفر نَعَم. در بیان امام کفر جحود خود بر دو قسم است: جحود به ربوبیت و جحود بر معرفت (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۳۹۰/۲). لیکن در تعیین مصداق، آن‌هم مصداقیت جناب ابوطالب مناقشه جدی است.

ب. مصادر حدیث ضحاح

روایت ضحاح در منابع مختلف اهل سنت اعم از صحاح، سنن، مسانید، مصنفات، معاجم، تراجم و غیره نقل شده است. در این نوشتار برخی از آن‌ها به حسب تاریخ تا پایان قرن چهارم که جوامع اولیه حدیث تدوین شده است، بر اساس تاریخ وفات مؤلف اشارت خواهد شد.

۱. روایت ضحاح در منابع اولیه

حدیث ضحاح برای نخستین بار در قرن دوم توسط محمد بن اسحاق (۱۵۱ هـ) در کتاب «السير و المغازی» که جنبه تاریخی دارد روایت شده است. در قرن سوم، سه تن از مؤلفان کتب تسعه، به نقل این روایت پرداخته‌اند که عبارت‌اند از: أحمد بن محمد بن حنبل (۲۴۱ هـ) در «مسند» و «فضائل الصحابة». محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (۲۵۶ هـ) در «صحیح بخاری». مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (۲۶۱ هـ)، در «صحیح مسلم».

۲. روایت ضحاح در منابع ثانوی

پیش از صحیحین و مسند احمد، ابتدا عبدالرزاق بن همام حمیری صنعانی (۲۱۱ هـ) در «المُصَنَّف» آن را نقل کرده است. پس از آن ارباب مسانید، مصنفات، صحاح و دیگر آثار به نقل آن مبادرت کرده‌اند چون: عبدالله بن زبیر بن عیسی (۲۱۹ هـ) در «مُسند حُمَیدی». ابوبکر بن ابی شیبۀ عبدالله بن محمد،

معروف به عبسی (۲۳۵هـ) در «الکتاب المصنّف فی الأحادیث والآثار». أحمد بن عمرو بن عبد الخالق، معروف به بزّار (۲۹۲هـ) در «مسند البزّار»، مشهور به البحر الزخار. محمد بن نصر بن الحجاج، معروف به مَرَوَزِي (۲۹۴هـ) در «تعظیم قدر الصلاة».

نقل روایت ضحضاح در قرن چهارم نیز توسط اصحاب صحاح، مسانید و آثار صورت گرفت و علمای ذیل الذکر به نقل آن اقدام کردند: محمد بن هارون زویانی (۳۰۷هـ)، در «مسند الزویانی». أحمد بن علی بن المثنی معروف به ابویعلی (۳۰۷هـ) در «مسند ابویعلی». محمد بن إسحاق بن إبراهیم، معروف به سَرَّاج نیشابوری (۳۱۳هـ) در «حدیث السراج». یعقوب بن إسحاق بن إبراهیم نیشابوری، معروف به أَبُو عَوَانَةَ (۳۱۶هـ) در «مستخرج ابی عوانة». محمد بن حبان بُسْتِي (۳۵۴هـ) در «صحیح ابن حبان». سلیمان بن أحمد بن ایوب، معروف به طبرانی (۳۶۰هـ) در «المعجم الكبير» و «المعجم الأوسط». و محمد بن إسحاق، معروف به ابن مَنَدَه عَدِي (۳۹۵هـ) در «الإیمان».

در میان آثار مذکور، صحیح بخاری و صحیح مسلم و نیز مسند احمد از معتبرترین کتب روایی اهل سنت است.

۳. حدیث ضحضاح در تاریخ، تفسیر، رجال و لغت

حدیث ضحضاح در این سه قرن، افزون بر محدثان و کتب حدیث، برخی از مورخان، مفسران، اصحاب رجال و ارباب لغت نیز آن را در آثار خود آورده‌اند، از جمله: محمد بن سعد بن منیع، معروف به ابن سعد (۲۳۰هـ) در «الطبقات الكبرى»، أبو عُبَید القاسم بن سلام بغدادی (۲۲۴هـ) در «غریب الحدیث»، عبدالله بن مسلم، معروف به ابن قُتَيْبَةَ دینوری (۲۷۶هـ) در «غریب الحدیث»، «جامع البیان فی تأویل القرآن» تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰هـ)، أبو أحمد بن عدی جرجانی (۳۶۵هـ) در «الکامل فی ضعفاء الرجال» و محمد بن أحمد بن زهري (۳۷۰هـ)، در «تهذیب اللغة».

۴. حدیث ضحضاح بعد از قرن چهارم

بعد از قرون دوم و سوم، روایت کفر ابوطالب همچنان در آثار مختلف به تبع آثار اولیه روایت شده است، چون: «المستدرک علی الصحیحین»، تألیف محمد بن عبدالله، معروف به حاکم نیشابوری (۴۰۵هـ). «دلایل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة»، تألیف أحمد بن الحسین خُسرُو جردی، معروف به بیهقی (۴۵۸هـ).

«معالم التنزیل فی تفسیر القرآن»، تألیف حسین بن مسعود، معروف به بَعَوِي (۵۱۰هـ). «المحرر



الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز»، تألیف عبد الحق بن غالب، معروف به ابن عطیة أندلسی (۵۴۲ هـ). «تاریخ دمشق»، تألیف علی بن الحسن بن هبة الله، معروف به ابن عساکر (۵۷۱ هـ). «مباحث التفسیر»، تألیف أحمد بن محمد بن أحمد، معروف به ابن مظفر (۶۳۰ هـ). «شرح نهج البلاغة»، تألیف عبد الحمید بن هبة الله، معروف به ابن ابی الحدید (۶۵۶ هـ). «الجامع لأحكام القرآن»، تألیف محمد بن أحمد قرطبی (۶۷۱ هـ). «تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام» و «سیر أعلام النبلاء» و «میزان الاعتدال فی نقد الرجال»، تألیف محمد بن أحمد، معروف به شمس الدین ذهبی (۷۴۸ هـ). «تفسیر القرآن العظیم»، تألیف ابوالفداء إسماعیل بن عمر، معروف به ابن کثیر (۷۷۴ هـ). «مجمع الزوائد و منبع الفوائد»، تألیف علی بن ابی بکر بن سلیمان، معروف به هیثمی (۸۰۷ هـ). «الإصابة فی تمییز الصحابة»، تألیف أحمد بن علی بن محمد، معروف به ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ). «کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال»، تألیف علاء الدین علی بن حسام الدین، معروف به متقی هندی (۹۷۵ هـ). «روح البیان»، تألیف إسماعیل حقی بن مصطفی، معروف به برسوی (۱۱۲۷ هـ). «خاتم النبیین ﷺ»، تألیف محمد بن أحمد بن مصطفی، معروف به ابوزهره (۱۳۹۴ هـ).

تحلیل و توضیح مصادر

در خصوص مصادر فوق، یادسپاری چند نکته ضروری می‌نماید:

۱. از مرور در آثار مذکور، در می‌یابیم که علمای اهل تسنن، اعم از محدث مورخ، متکلم، مفسر، لغوی و غیره، از متقدمان و معاصران، ماتنان و شارحان، در مفصلات و مختصرات، در صحاح، سنن، مسانید، مُصنّف، مُستخرج و اطراف و اجزاء، جوامع و زوائد، تاریخ و سیره، تراجم و طبقات، و حتی معاجم لغوی، چنان به نقل این حدیث پرداخته‌اند که گویا اگر روایت نمی‌کردند به گوشه‌ای از اعتقادشان خدشه وارد می‌شد!!

۲. گرچه در میان دانشمندان اهل سنت کسانی هستند که قائل به ایمان ابوطالب می‌باشند - که پس از این اشارتی کوتاه بدان خواهیم داشت - اما از بین همه نزدیک به یکصد نفری که حدیث ضحاح را از قرن دوم تا قرن پانزدهم چه در منابع اولیه یا ثانویه، آن را نقل کرده‌اند، تنها ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه در کفر ابوطالب تردید دارد و به گفته خودش جزء متوقفین است. و ابن مظفر و قرطبی از مفسران، و ابوزهره فقیه و قرآن‌پژوه قائل به ایمان ابوطالب هستند.

۳. از سیر تاریخی آثار چنین مستفاد است که این حدیث پس از رفع موانع نقل حدیث، ابتدا ابن اسحاق در سیره روایت کرده، بعد از آن به مصنّفات وارد و سپس به صحاح و مسانید و پس از آن به

تفاسیر راه یافته است. ضمناً از کتب سته، تنها در دو صحیح بخاری و مسلم نقل شده است.

ب. متن روایات ضحضاح

از میان منابع مختلف و متون متعدد که به نقل روایت ضحضاح مبادرت کرده‌اند، از چند مصدر نخستین و اولی که بقیه روایات بدان منتهی می‌شود، به ترتیب تاریخ بسنده می‌کنیم:

۱. منابع اهل سنت

۱/۱. السیر و المغازی

محمد بن اسحاق (۱۵۱ هـ)، از یونس بن سنان بن اسماعیل الحنفی عن یزید الرقاشی یزید رقاشی نقل می‌کند که از پیامبر ﷺ پرسیدند: «أبو طالب و نَصْرْتُهُ لک و حیْطُتُهُ علیک، أین منزلته؟ فقال رسول الله ﷺ: هو فی ضحضاح من نار»، گفتند: و إن فیها لضحضاحاً و عَمْرَأُ؟ پیامبر ﷺ فرمود: «نعم، إن أدنی أهل النار منزلة لمن یحذی له نعلان من نار یغلی من وهجهما دماغه حتی یسبیل علی قوائمه» (ابن اسحاق، ۱۳۹۸: ۳۳۹/۱).

۱/۲. السیرة النبویة

محمد بن سعد (۱۶۰ - ۲۳۰ هـ) از عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ ابْنِ الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ أَبِي عَوَّانَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ تَوْفَلٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، رَوَيْتَ می‌کند که به پیامبر ﷺ گفته است: «يا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَفَعَتْ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ يَحْوِطُكَ وَ يَغْضَبُ لَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَ هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۹۹/۱).

۱/۳. مسند احمد

أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل شیبانی (۱۶۴ - ۲۴۱ هـ) در بخش مسند بنیهاشم از مسند خود، چهار حدیث را نقل کرده است که آیت الله خراسان نیز تماماً به شرح زیر آورده است:

۱. امام احمد از وکیع عن سفیان عن عبد الملك بن عمير عن عبدالله بن الحرث عن العباس بن عبد المطلب روایت می‌کند که به پیامبر ﷺ گفت: «يا رسول الله، عَمَّكَ ابُو طَالِبٍ كَانَ يَحْوِطُكَ وَ يَفْعَلُ؟ قَالَ: إِنَّهُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، وَ لَوْلَا أَنَا كَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ [من النار]» (ابن حنبل، ۱۴۱۶:



(۳۷۳/۲).

۲. وی در حدیث دیگر از یحیی بن سعید عن سفیان عن عبد الملک بن عمیر عن عبد الله بن الحرث عن العباس بن عبد المطلب حدیث کرده است که به پیامبر ﷺ گفتیم: «ما أَغْنَيْتَ عَنْ عَمَّكَ، كان يَحْوِطُكَ وَيَغْضِبُ لَكَ؟ قال: هو في ضَحْضَاح، و لولا أنا لكان في الدَّرَكِ الأَسْفَلَ مِنَ النِّارِ». (ابن حنبل، ۱: ۴۱۶، ۳۸۱/۲).

۳. در حدیث سومی از عفان عن ابوعوانة عن عبد الملک بن عمیر عن عبد الله بن الحرث بن نوفل عن العباس بن عبد المطلب نقل می‌کند که به پیامبر ﷺ گفته است: «یا رسول الله، هل نَفَعْتَ أبا طالب بشيء، فإنه قد كان يحوِطُكَ وَيَغْضِبُ لَكَ؟ قال: نعم، هو في ضَحْضَاح مِنَ النِّارِ، لولا ذلك لكان هو في الدَّرَكِ الأَسْفَلَ مِنَ النِّارِ». (ابن حنبل، ۱: ۴۱۶، ۳۷۹/۲).

۱/۴ صحیح بخاری

ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (۱۹۴ - ۲۵۶ هـ) روایت ضحاح را در قالب چند روایت و با طرق مختلف از عباس بن عبدالمطلب و ابوسعید خدری نقل کرده است.

۱. بخاری در أبواب مناقب در قصّة ابوطالب، از مُسَدَّد، عن یحیی، عن سُفیان، عن عَبْدِ الْمَلِكِ، عن عبد الله بن الحرث، عن العباس بن عبد المطلب روایت می‌کند که به پیامبر ﷺ گفتیم: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمَّكَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحْوِطُكَ وَيَغْضِبُ لَكَ؟ قَالَ: هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ نَارٍ، و لولا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلَ مِنَ النِّارِ» (بخاری، ۱: ۴۲۲، ۵/۵۲). [أغنى هرگاه با «عن» همراه باشد به معنی کفایت و اجزاء است. واژه حَوِطَ به معنی حفاظت و حراست است. کلمه ضحاح در اصل به معنی آب اندک است که تا کعبین و یا نصف ساق برسد، برخی مدعی شدند که کلمه ضحاح وقتی درباره آتش به کار رود، کنایه از آتش کم است. در نهایت روایت بر فرض صحت مفید این معنی است که از قعر آتش جهنم در لایه‌های روئین آتش جای دارد و وجود پیامبر ﷺ موجب تقلیل عذاب ابوطالب می‌شود. جمله بعد نیز گواه این معنی است. در خصوص صحت این معنی در مناقشه در فصاحت روایت بیشتر خواهیم گفت].

۲. بخاری در کتاب الادب، در باب کنیه مشرک از مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عن ابی عَوَانَةَ، عن عَبْدِ الْمَلِكِ، عن عبد الله بن الحرث بن نوفل، عن العباس بن عبد المطلب روایت می‌کند که به پیامبر ﷺ می‌گوید: یا رَسُولَ اللَّهِ، هل نَفَعْتَ أبا طالبٍ بشيء، فَإِنَّهُ كَانَ يَحْوِطُكَ وَيَغْضِبُ لَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، هُوَ فِي

صَحْصَاحٍ مِنْ نَارٍ، لَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۴۶/۸).

این دو روایت از عبد الملک تا عباس مشترکند و تنها تفاوتشان در مسدّد، یحیی و سفیان در روایت اول و موسی بن اسماعیل و ابوعوانة در روایت دوم است.

۳. بخاری در حدیث سومی از عبدالله بن یوسف، عن اللیث، عن [یزید] ابن الهادی، عن عبدالله بن حَبَّابٍ، عن ابی سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رض) روایت می کند که در حضور پیامبر ﷺ یادی از عمویش شد و من شنیدم که آن حضرت فرمود: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَجْعَلُ فِي صَحْصَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبِيهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاعُهُ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۵۲/۵).

البته در این روایت تصریح به نام ابوطالب نشده است.

۴. در حدیث دیگر نیز از اِبْرَاهِيمَ بْنِ حَمْرَةَ، عن ابنِ أَبِي حَازِمٍ، وَ الدَّرَاوَرْدِيِّ، عن يَزِيدٍ، عن عبدالله بن حَبَّابٍ، عن ابی سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رض) حدیث کرده است که گفت: «أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ عِنْدَهُ عَمَّهُ أَبُو طَالِبٍ، فَقَالَ: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَجْعَلُ فِي صَحْصَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبِيهِ، يَغْلِي مِنْهُ أُمَّ دِمَاعِهِ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۱۶/۸).

در این روایت تصریح به نام ابوطالب شده است.

۱/۵ صحیح مسلم

مسلم بن حجاج قشیری (۲۰۴ - ۲۶۱ هـ) در صحیح خود سه روایت در این باره نقل کرده است:

۱. مسلم در کتاب ایمان، باب شفاعت پیامبر ﷺ برای ابوطالب، از طریق عبید الله بن عمَر القَوَارِيرِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْأَمْوِي، قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ تَوْفَلٍ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، رَوَيْتَ مِي كُنْدَ كِه بَه پيامبر ﷺ گفتم: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَفَعَتْ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحْوِطُكَ وَيَعْضُبُ لَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، هُوَ فِي صَحْصَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَ لَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (مسلم، بی تا، ۱/۱۹۴).

۲. در حدیث دیگر از ابنِ أَبِي عُمَرَ، عن سُفْيَانَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ، عن الْعَبَّاسِ، نقل می کند که به پیامبر ﷺ گفتم: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ يَحْوِطُكَ وَ يَنْصُرُكَ فَهَلْ نَفَعَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ جَدُّتُهُ فِي عَمَرَاتٍ مِنَ النَّارِ، فَأَخْرَجْتُهُ إِلَيَّ صَحْصَاحٍ» (مسلم، ج ۱/۱۹۵).

۳. مسلم در حدیثی دیگر از قُتَيْبَةَ بْنِ سَعِيدٍ، عن لَيْثٍ، عن [يزيد] ابن الهادی، عن عبدالله بن حَبَّابٍ، عن ابی سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، روایت می کند که «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ عِنْدَهُ عَمَّهُ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ: لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ



شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَجْعَلُ فِي ضَحَّاحٍ مِنْ نَارٍ يَبْلُغُ كُعْبِيهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاعُهُ» (مسلم، بی تا، ۱/۱۹۵).

۲. منابع شیعی

۲/۱. اشعثیات

بی تردید موضع قاطبه دانشمندان شیعه نسبت به حدیث ضحاح منفی است. در عین حال در کنار مصادر سنی، در بعضی از منابع شیعی نیز ردّیابی از روایت ضحاح پیدا می‌شود. در حقیقت در برخی از منابع دست سوم شیعی به این حدیث اشارت شده است، از جمله محمد بن محمد بن أشعث (زنده در ۳۱۳هـ) که روایت جعفریات را از اسماعیل بن موسی بن جعفر نقل کرده است. سند روایت از این قرار است که: عبدالله بن مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ [ابن الأشعث الكوفي] قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي [اسماعیل] عَنْ أَبِيهِ [موسی] عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا عَمِّي أُخْرِجُهُ مِنْ أَصْلِ الْجَحِيمِ حَتَّى يَبْلُغَ الصَّخْرَةَ عَلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاعُهُ». (ابن أشعث، بی تا/۱۹۱). برخی دیگر همین حدیث را به صورت مرسله از علی عليه السلام روایت کرده است. (راوندی کاشانی، بی تا/۱۰). محدث نوری نیز همین روایت را از اشعثیات نقل کرده است. (نوری، ۱۴۰۸: ۲۴۷/۷).

۲/۲. کنز الفوائد و بحار الأنوار

در منابع شیعی افزون بر این که روایت ضحاح، موافق بینش اهل سنت نقل شده است، بر خلاف آن، یعنی نفی جایگاه ضحاحی ابوطالب نیز روایت شده‌است. از جمله محمد بن علی کراچکی (۴۴۹هـ) روایت می‌کند که: یونس بن بُنَّاتَه روایت می‌کند که امام صادق عليه السلام به من فرمود: «يَا يُونُسُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي إِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ؟» مردم (معمولا در فرهنگ روایات مراد از مردم علمای اهل سنت هستند) درباره ابوطالب چه می‌گویند؟ عرض کردم می‌گویند: «هُوَ فِي ضَحَّاحٍ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهَا أُمَّ رَأْسِيهِ»، حضرت فرمود: «كَذَبَ أَعدَاءُ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا طَالِبٍ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا» (کراچکی، ۱۴۱۰: ۱۸۳/۱ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۱/۳۵).

۲/۳. الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب

فخار بن معد موسوی (۶۳۰ هـ)، در کتاب «ایمان أبي طالب/الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب»

می نویسد: ابوعلی عبدالحمید بن عبدالله از ابوعلی عمر بن الحسین از محمد بن علی بن بابویه از عبدالعظیم حسنی روایت می کند که به امام رضا^{علیه السلام} درباره روایتی که می گوید ابوطالب در ضحضاح است نامه نوشتم و حضرت در پاسخ فرمود: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ إِن شَكَّكَتَ فِي إِيمَانِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ». (موسوی، ۱۴۱۰: ۸۲، احمدی میانجی، ۱۴۲۶: ۲۹۶/۵).

۳. آسانید روایت

طرق روایات ضحضاح، در مجموع به چند نفر منتهی می شود، که عبارت اند از: عباس بن عبد المطلب، ابوسعید خُدَری و یزید رَقاشی. در سلسله اسناد این ها نیز افرادی وجود دارند که در صورت عدم وثاقت آن ها، از اعتبار ساقط خواهد شد، این افراد به حسب تاریخ مصادر عبارت اند از:

۳/۱. یزید رَقاشی

محور سند ابن اسحاق، سنان بن اسماعیل حنفی و یزید رَقاشی است. سنان بن اسماعیل که مجهول است و هیچ رجالی اهل سنت از وی سخن نگفته است. اما رَقاشی، که مراد یزید بن أبان رَقاشی بصری است، توسط ابن معین تضعیف شده است، وی می گوید: «أما یزید الرقاشی، فلیس بشيء وهو ضعيف». (ابن معین، ۱۴۰۵: ۷۱/۱). ابن حبان نیز بعد از تمجید با القابی چون «كَانَ مِنْ خِيَارِ عِبَادِ اللَّهِ، مِنَ الْبَكَائِينَ بِاللَّيْلِ فِي الْخُلُوتِ وَالْقَائِمِينَ بِالْحَقَائِقِ فِي السَّبَرَاتِ» می نویسد: وی بدون آگاهی سخن دیگران را به انس و امثال او از ثقات نسبت می دهد و به همین دلیل «بَطَلَ الْاِخْتِجَاجُ بِهِ فَلَا تَحِلُّ الرَّوَايَةُ عَنْهُ»، وی همچنین جزء فضاصلین بصره بوده است. و در نهایت به نقل از ابن معین می نویسد که رَقاشی: «رَجُلٌ صَالِحٌ لَكِنَّ حَدِيثَهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ». (ابن حبان دارمی، ۱۳۹۶: ۹۸/۳).

ابن عدی جرجانی نیز وی را تضعیف کرده است. (ابن عدی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ۱۴۱۸: ۱۳۰/۹)، و مهمتر اینکه ابن جوزی به نقل از شعبه می نویسد: «لأن أزنی، أحب إلی من أن أحدث عن یزید الرقاشی». (ابن جوزی، ۱۴۰۶: ۲۰۶/۳). این بدان معنی است که گناه نقل حدیث از رَقاشی از زنا بیشتر و کبیره تر است. ضمن این که رَقاشی به اختلاف طبقات نمی تواند مستقیماً از پیامبر نقل روایت کند.



۳/۲. عفان بن مسلم

وی عفان بن مسلم (۱۳۴ - ۲۲۰ هـ) مکنی به ابو عثمان و ملقب به صفار است و در سند ابن سعد به عباس بن عبد المطلب قرار دارد. او از اساتید ابن سعد و از دولتمردان حکومت عباسیان بوده است. (خطیب بغدادی، ۱۴۳۳: ۲۰۱/۱۴ و سبط ابن جوزی، ۱۴۳۴: ۱۰۱/۱۴). وی به نقل از ذهبی می‌نویسد: عفان در آزمون مسأله خلق قرآن، تنها به قطع حقوق ماهیانه (۱۰۰۰ درهم) محکوم شد. (ذهبی، ۱۴۲۷: ۳۵۹/۸). ذهبی بعد از نقل داستان امتحان و جواب ابن عفان بر خلاف انتظار، بسنده شدن به قطع شهریه و نه زندان، می‌نویسد: «این داستان دلالت می‌کند بر جلالت مقام عثمان و شأن رفیع وی در در دولت مأمون، زیرا دیگران بدین خاطر به زندان افتادند اما او فقط به قطع دراهم محکوم شد. ابن عدی جرجانی نیز از سلیمان بن حرب نقل می‌کند که «ثری عفان بن مسلم کان یضبط عن شُعْبَةَ وَالله لو جهد جهده أن یضبط عن شُعْبَةَ، حَدَّثَنَا حَدِيثًا وَاحِدًا مَا قَدَّرَ عَلَيْهِ، كَان بَطِيئًا رَدِيءَ الْحِفْظِ بَطِيءَ الْفَهْمِ». (ابن عدی جرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ۱۴۱۸: ۱۰۴/۷). مقریزی با نقل همین عبارت می‌افزاید: «وَالله لقد دخل عَفَّانٌ قَبْرَهُ وَهُوَ نَادِمٌ عَلٰی رِوَايَاتِهِ عَن شُعْبَةَ». (مقریزی، ۱۴۱۵: ۶۱۶/۱).

۳/۳. عبدالملک بن عمیر

ابو عُمَرُ عبدالملک بن عمیر قُرَشِي كُوفِي (۱۳۶ هـ) از تابعیان و معروف به ابن قبطیه. وی نیز در سند ابن سعد، و اسناد سه روایت امام احمد و دو روایت اول و دوم بخاری قرار دارد. ذهبی درباره ابن عمیر از تعدادی ارباب رجال می‌نویسد: «أبو حاتم: ليس بحافظ تغير حفظه، وقال أحمد: ضعيف، يغلط. وقال ابن معين: مخلط، وقال ابن خراش: كان شعبة لا يرضاه. وذكر الكوسج، عن أحمد: أنه ضعفه جداً» (ذهبی، ۱۳۸۲: ۶۶۰/۲). همچنین وی نام ابن عمیر را در دیوان ضعفاء آورده است (ذهبی، ۱۳۸۷: ۲۵۸/۱) که حکایت از ضعف وی دارد.

ضمن اینکه ابن عمیر از قضات حکومت اموی بوده است. ذهبی می‌نویسد: «وَلِي قِضَاءِ الْكُوفَةِ بَعْدَ الشَّعْبِيِّ، وَلَكِنَّهُ طَالَ عَمْرُهُ، وَسَاءَ حِفْظُهُ». [ذهبی، ۱۳۸۲: ۶۶۰/۲]. کلابادی نیز می‌نویسد: «وَكَانَ عَلِيَّ قِضَاءِ الْكُوفَةِ بَعْدَ الشَّعْبِيِّ». (بخاری کلابادی، ۱۴۰۷: ۴۷۷/۲). ابن قتیبه (۲۷۶ هـ) داستان داوری ظالمانه ابن عمیر در منازعه کلثوم بنت سریع و برادرش ولید بن سریع را که هذیل اشجعی آن به شعر در آورده نقل کرده است. (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۱۳۰/۱). وکیع بغدادی (۳۰۶ هـ) نیز همین داستان را نقل کرده است (وکیع بغدادی، ۱۳۶۶: ۵/۳).

از نمونه‌های بارز اعمال ظالمانه عبد الملک بن عمیر که نشان از عدم عدالت او است این وی عبدالله بن یقطر [از صحابه پیامبر ﷺ و برادر رضاعی امام حسین ﷺ] و سفیر آن حضرت به سوی مردم کوفه را به قتل رساند. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۸/۵).

همچنین ابن ابی حاتم (۲۴۰ - ۳۲۷ هـ) به نقل از علی بن الحسن هسجانی رازی می‌نویسد که وی از احمد بن حنبل شنیده است که: «عبد الملک بن عمیر مضطرب الحدیث جداً مع قلة حدیثه». (ابن ابی حاتم، ۱۲۷۱: ۳۶۱/۵). ألبانی نیز عبد الملک را مدلس می‌داند زیرا وی در روایت فضل صوم محرم از ابوهریره می‌نویسد: «فیه نظر لأن عبد الملک بن عمیر یدلس». (ألبانی، ۱۴۰۵: ۱۰۸/۴).

۳/۴. سفیان ثوری

سفیان بن سعید بن مسروق مکنی به ابو عبدالله (۹۷ - ۱۶۱ هـ) ملقب به ثوری، از اهالی کوفه، از تابعیان و معاصر با امام صادق ﷺ در سند روایت اول بخاری و روایت اول و دوم ابن حنبل قرار دارد. برخی از جمله ذهبی معتقدند وی مدلس و در ردیف کذابین می‌داند. (رک: موسوی خرسان، بی‌تا، ۱۶۸/۱۲). و لذا سند حدیث با مشکل روبرو است. لیکن سخن ذهبی، تنها جرح و قدح سفیان نیست، زیرا با تعبیری چون: الحجّة، الثبوت و متفق علیه، سفیان وی را می‌ستاید، سپس می‌افزاید «مع أنه کان یدلس عن الضعفاء»، لکن همراه با نقد است. و در انتها می‌گوید: «لا عبرة لقول من قال: یدلس و یکتب عن الکذابين» (ذهبی، ۱۳۸۲: ۱۶۹/۲). از این سخن معلوم می‌شود برخی از افراد نسبت تدلیس را به سفیان داده‌اند ولی ذهبی آن را قبول ندارد.

آنچه در کلام ذهبی قطعی است این که قبل از وی، برخی قائل به تدلیس سفیان بوده‌اند. آری بعد از ذهبی افرادی به این موضوع اشاره کرده‌اند. از جمله ابن حجر عسقلانی که می‌نویسد: «سفیان امام [اهل حدیث]، مدلس است». (ابن حجر، ۲۰۰۲: ۳۱۴/۹). وی در جای دیگر بعد از کاربست القاب بیانگر مدح، می‌نویسد: وکان ربّما دلّس». (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۲۴۴/۱ و ۱۴۱۷: ۵۰/۲) و نیز می‌نویسد: «من احتمل الاثمة تدلیسه و أخرجوا له فی الصحیح لإمامته و قلة تدلیسه فی جنب ما روی کالثوری». (ابن حجر، ۱۴۰۳: ۱۳/۱).

همان‌گونه که قبل از ذهبی و بعد از او، سفیان مورد مدح بعضی دانشمندان بوده است. از جمله خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳ هـ) با تعبیر بیانگر مدح از او یاد کرده است. (بغدادی، ۱۴۲۲: ۲۱۹/۱۰). ابن خلکان (۶۰۸ - ۶۸۱ هـ)، نیز با تعبیر نشان‌گر مدح از او نام می‌برد. (ابن خلکان، بی‌تا،



ج ۳۸۶/۲.

البته تعریف و تقدیس سفیان بن سعید ثوری، مشکلی در ایمان ابوطالب ایجاد نمی‌کند، همان‌گونه جرح وی نیز مشکلی حل نمی‌کند چون بنیان روایت ضحّاح از درون ویران است.

۳/۵. عبدالله بن خَبَّاب

عبدالله بن خباب مدینی که در سند روایت سوم و چهارم بخاری و حدیث سوم مسلم در روایت ابوسعید خُدَری آمده است. مراد از این ابن خَبَّاب، عبدالله بن خَبَّاب بن آرت نیست. زیرا وی در سال ۳۲ در نهروان در رکاب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به دست خوارج کشته شد. (ابن سعد، طبقات، ۱: ۲۳/۳). این راوی بنا به نقل ذهبی مجهول است. وی به نقل جوزجانی می‌نویسد: «لا يعرفونه» (ذهبی، ۱۳۸۲: ۴۱۲/۲). مقریزی نیز می‌نویسد: «عبدالله بن خباب مدینی، مولی النجار و لیس یابن خباب بن الأرت». وی سپس به نقل از سعدی جوزجانی می‌نویسد: «یروی عنه ابن الهاد، سألت عنه فلم أرمه (يقفون علی حده و معرفته) (مقریزی، ۱: ۴۷۵/۱). محمد مقدسی شیبانی معروف به ابن قیسرانی نیز ذیل روایت ضحّاح می‌نویسد: «رواهُ عبدالله بن خباب: عن ابی سعید الخُدَری. و عبدالله هذا يشبه المجهول، روى عنه عبدالله بن يزيد بن الهاد (ابن قیسرانی، ۱: ۱۴۱۶: ۱۳۵۰/۳ و ۳۲۸۴).

۳/۶. ابو عوانه

ابو عوانه و ضاح بن عبدالله یشکری (۹۱ - ۱۷۶هـ) در ردیف تابع تابعیان است و در سند روایت دوم بخاری و اول مسلم قرار دارد. ارباب رجال وی را مجروح و غیر عادل می‌دانند. احمد بن حنبل درباره ابو عوانه می‌نویسد: «كَانَ أَبُو عَوَانَةَ وَضَعُ كِتَابًا فِيهِ مَعَابٍ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَفِيهِ بَلَايَا». البته این عمل بر مبنای فکری اهل سنت که قائل به عدالت صحابه هستند کاری ناشایست است لذا در همان زمان سلام بن ابی مُطِيع این کتاب را از ابو عوانه می‌گیرد و آن را می‌سوزاند. (ابن حنبل، ۱: ۱۴۲۲: ۲۵۳/۱). ذهبی به نقل از ابن معین می‌نویسد: «كَانَ أَبُو عَوَانَةَ يَقْرَأُ، وَ لَا يَكْتُبُ» و نیز گفته است: «كَانَ أَبُو عَوَانَةَ أُمِّيًّا، يَسْتَعِينُ بِمَنْ يَكْتُبُ لَهُ». ابن مدینی نیز گفته است: «كَانَ أَبُو عَوَانَةَ فِي قِتَادَةِ ضَعِيفًا، ذَهَبَ كِتَابُهُ، وَ كَانَ يَتَحَقَّقُ مِنْ سَعِيدٍ، وَ قَدْ أَعْرَبَ فِيهَا أَحَادِيثًا». (ذهبی، ۱: ۱۴۲۷: ۲۵۷/۷).
ضمن این‌که ابن ابی حاتم از احمد بن حنبل نقل می‌کند که «إذا حدث أبو عوانة من كتابه فهو اثبت و إذا حدث من غير كتابه فر بما وهم» (ابن ابی حاتم، ۱: ۲۷۱: ۴۰/۹).

۳/۷. درآوردی

عبدالعزیز بن محمد درآوردی (۱۸۷هـ) در ردیف تابع تابعیان است. ذہبی درباره وی می‌نویسد: درآوردی در نگاه احمد بن حنبل این چنین است «إذا حدث من حفظه يهم ليس هو بشيء، وإذا حدث من كتابه فنعم» و نیز گفته است: «إذا حدث من حفظه، جاء ببواطيل»، و ابوحاتم گفته است: «لا يحتج به». و ابوزرعہ گرفته وی «سبب الحفظ» است (ذہبی، ۱۳۸۲: ۶۳۴/۲).

۳/۸. موسی بن اسماعیل

همان گونه که پیش از این در بحث دوم (متون روایت ضحضاح) گفته شد در سه مصدر شیعی، یعنی؛ أشعثیات، نوادر و مستدرک الوسائل روایتی موافق بینش سنی نقل شده است. به لحاظ سند، روایت منقول در نوادر که مرسله است. مروی در مستدرک نیز همان سند اشعثیات است، حال اگر روایت نوادر نیز از اشعثیات باشد سند هر سه یکی است.

همان گونه که اشاره شد، مصدر اصلی این حدیث کتاب محمد بن محمد بن أشعث کوفی (زنده در ۳۱۳هـ) است. این کتاب از جهت این که روایات از جعفر بن محمد رضی الله عنه است به جعفریات و به خاطر این که راوی آن محمد بن أشعث است به أشعثیات شهرت یافته است. جایگاه معتبری ندارد و سخن فقهاء و رجالیون درباره آن متفاوت است. از جمله آیت الله خوئی صاحب معجم رجال الشیعه می‌نویسد: «کتاب جعفریات که در کتب رجال به اشعثیات اسماعیل بن موسی بن جعفر رضی الله عنه معروف است، و در آن موسی بن اسماعیل از پدرش روایت کرده است [و توسط همین موسی به محمد بن محمد بن اشعث رسیده و به وسیله او منتشر شده است]، مجهول است و وثاقتش ثابت نیست، و هر چند محدث نوری در پی اثبات اعتبار آن است، اما موجب حجیت آن نمی‌شود» (موسوی خوئی، ۱۴۱۸: ۳۲۴/۲). خوئی در جای دیگر می‌نویسد: «چون در سند کتاب جعفریات موسی بن اسماعیل وجود دارد و کسی چیزی از وثاقت وی نگفته است، قابل اعتماد نیست» (موسوی خوئی، ۱۴۱۸: ۹۲/۲). البته برخی نیز نسبت به این کتاب نظر مثبت دارند، مثل محدث نوری که بیش از بیست صفحه درباره آن می‌نویسد (نوری، ۱۴۰۸: ۱۶/۱ - ۳۷). لیکن از گفته‌های نوری اطمینانی حاصل نمی‌شود، گرچه با اطمینان نیز نمی‌توان آن را نفی کرد.

به خوبی ملاحظه می‌شود که هیچ یک از رجال اسناد روایت ضحضاح، خالی از خدشه نیست و لذا نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد. و با فرض صحت کتاب و روایت ابن أشعث، نمی‌تواند در برابر روایات



متظافره دیگر مقاومت کند.

۴. فصاحت حدیث ضحاح

یکی از دانشمندانی که به بررسی همه‌جانبه روایات پرداخته است، عالم معاصر حضرت آیت‌الله سید محمد مهدی موسوی خراسان است. ایشان افزون بر مناقشه در متن و سند روایات ضحاح، در فصاحت آن نیز مناقشه کرده و می‌نویسد: کار بست ضَحَّاح در کلام کسی که فصیح‌ترین افراد در نطق به ضاد است [اشاره به این که فرموده است: **أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ**]، صحیح به نظر نمی‌رسد. (موسوی خراسان، بی‌تا، ۱۶۹/۱۲). ایشان در توضیح این حقیقت می‌افزاید: عرب کلمه ضحاح را نسبت به «ماء = آب» به‌کار می‌برد، چگونه ممکن است پیامبر ﷺ که سید العرب، بلکه سید الخلق است، آن را در «نار = آتش» به‌کار بگیرد؟ و این در حالی است که لغت‌شناسان می‌گویند: ضحاح به معنی «ماء یسیر = آب اندک» است که تا کعبین (برآمدگی روی پا) و یا تا نصف ساق پا فرا می‌گیرد و باعث غرق‌شدن نمی‌گردد. (ابن منظور، ۱۴۱۴ و مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: کلمه ضحاح).

۴/۱. طرح مسأله استعاره

اهل سنت که به روایت ضحاح بر کفر ابوطالب استناد و استدلال کرده‌اند، برای توجیه آن، ادعای استعاره در بیان نبوی شدند، بدین معنی که «نار» مستعارله و «ماء» مستعارمنه و وجه شباهت، قلت هر دو است. چنان‌که برخی به استعاره تصریح کرده و گفته‌اند: «إِنَّهُ اسْتَعِيرَ فِي النَّارِ». (قسطلانی، ۱۳۲۱: ۲۰۱/۶). ارباب لغت نیز با استشهاد به حدیث ابی منهال که گفته است: «فِي النَّارِ أَوْدِيَّةٌ فِي ضَحَّاحٍ»، آن را تشبیه آتش اندک به ضحاح ماء دانسته و نوشته‌اند: «شَبَّهَ قَلَّةَ النَّارِ بِالضَّحَّاحِ مِنَ الْمَاءِ فَاسْتَعَارَهُ فِيهِ» (ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۴۹۱/۲). نیز گفته‌اند: «الضَّحَّاحُ فِي الْأَصْلِ مَا رَقَّ مِنَ الْمَاءِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَا يَبْلُغُ الْكَعْبِينَ وَاسْتَعَارَهُ لِلنَّارِ». (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ و مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: کلمه ضحاح). بر این اساس در این روایت نبوی ﷺ که می‌گوید: «رَأَيْتُ أَبَا طَالِبٍ فِي ضَحَّاحٍ مِنَ النَّارِ، وَ لَوْ لَا مَكَانِي، لَكَانَ فِي طَمْطَامٍ. هُوَ فِي الْأَصْلِ الْمَاءُ إِلَى الْكَعْبِينَ وَالطَّمْطَامُ: مُعْظَمُ مَاءِ الْبَحْرِ». (زمخشری، ۱۴۱۷: ۲۷۷/۲)، در حقیقت دو استعاره صورت گرفته است. یکی در ضحاح، و دیگری در طمطام.

آیت‌الله خراسان در این‌جا از دانشمندان اهل سنت می‌پرسد که چگونه می‌توان معنی نادرست آتش کم و عذاب خفیف را به سید المرسلین نسبت داد؟ سپس خود پاسخ می‌دهد، چون کاربرد این واژه در معنی آتش نادرست است به فکر توجیه افتاده و به سراغ روایات رفتند تا مزعومه را تصحیح کنند.

۴/۲. توجیه استعاره

در صحیح مسلم بابی تحت عنوان «شَفَاعَةِ النَّبِيِّ ﷺ لِأَبِي طَالِبٍ وَ التَّخْفِيفِ عَنْهُ بِسَبَبِهِ» قرار داده و در آن احادیث ضحضاح نقل شده است، و در پی آن باب دیگری تحت عنوان «بَابُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا» گشوده شده تا محتوای باب قبلی را توجیه کند و به اصطلاح گواهی برای تصحیح آن باشد. در این باب به چند روایت دست یافتیم که عبارت است از:

۱. حدیث نعمان بن بشیر، از پیامبر ﷺ که فرمود: «إِنَّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ تَوَضَّعَ فِي أَحْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاعُهُ» (مسلم، بی تا: ۱۹۵/۱). آخمص به معنی کف پا و گودی کف پا و جمره به معنی تکه‌ای از آتش است، و کاملاً روشن است که در این روایت اصلاً استعاره‌ای در کار نیست.

۲. حدیث نعمان بن بشیر، از پیامبر ﷺ که فرمود: «إِنَّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا مِنْ لَهُ نَعْلَانِ وَ شِرَاكَيْنِ مِنْ نَارٍ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاعُهُ كَمَا يَغْلِي الْجَوْلُ، مَا يَرَى أَنَّ أَحَدًا أَشَدُّ مِنْهُ عَذَابًا وَ إِنَّهُ لَأَهْوَنُهُمْ عَذَابًا» (مسلم، بی تا: ۱۹۵/۱).

این دو روایت به لحاظ سند، به خاطر نعمان بن بشیر با مشکل روبرو است، زیرا وی از انصار خاص معاویه بود و لذا او را به عنوان والی کوفه منصوب کرد. (بخاری، بی تا، ج ۸/۷۵).

۳. حدیث ابوسعید خدری، از پیامبر ﷺ که فرمود: «إِنَّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا يَتَّعِلُّ بِتَغْلِينِ مَنْ نَارٍ، يَغْلِي دِمَاعُهُ مِنْ حَرَارَةِ نَعْلَيْهِ» (مسلم، بی تا: ۱۹۵/۱).

در حدیث دوم و سوم گرچه استعاره صورت گرفته است لیکن استعاره آب در آتش نیست بلکه نعلین که برای پوشش پا هست استعاره در اندک بودن آتش است. بدین معنی که کفش آتشین را به منزله نار قلیل قلمداد کرده است. لیکن همین آتش اندک مغز شخص معذب را می جوشاند.

۴. حدیث ابن عباس، با این طریق: ابوبکر بن ابی شیبّه، عن عَفَّانٍ، عن حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ، عن ثَابِتِ بْنِ أَسْمِ بْنِ النَّانِي، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَهْوَنُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا ابْوَطَالِبٍ، وَ هُوَ مُتَّعِلٌ بِتَغْلِينِ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاعُهُ». (مسلم، بی تا: ۱۹۵/۱).

در این حدیث نیز استعاره درستی صورت نگرفته است لیکن با فرض صحت روایات سابق که مشتمل بر ضحضاح است معلوم می شود که کار بست ضحضاح در آتش قلیل، مستفاد از نعلین آتشین است. یعنی این دو به یک معنی است لذا در یک روایت درباره ابوطالب گفته است «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ



مِنْ نَارٍ» و در روایت دیگر گفته است: «هُوَ مُتَّعِلٌ بِتَعْلِينِ يَغْلِي».

۴/۳. سند حدیث مُتَّعِلٌ

سند سه روایت اول، به‌خاطر عبدالملک بن عمیر، ابوعوانه و عبدالله بن خُباب که در اصل روایات ضحاح بررسی شد، دچار مشکل بود. رجال این روایت نیز با مشکل روبرو هستند: (۱) عَفَّان بن مسلم ضعیف است. (جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ۱۴۱۸: ۱۰۴/۷ و مقریزی، ۱۴۱۵: ۶۱۶/۱). (۲) حَمَّاد بن سلمه (۱۶۷هـ) راوی احادیث رؤیت بصری خدا است که روایات عجیب و غریب در تفسیر آیه «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا». البته حماد روایت را از ثابت بنانی نقل کرده و از این قرار است که «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا [اعراف: ۱۴۳] قَالَ: هَكَذَا بِأَصْبَعِهِ، وَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ الْإِبْهَامَ عَلَى الْمَفْصَلِ الْأَعْلَى مِنَ الْخَنْصَرِ، فَسَاخَ الْجَبَلَ» (طبری، ۱۴۱۲: ۳۷/۹). (۳) ثابت بنانی در ردیف فَصَّاصٍ (قصه پردازان) است (ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعديل، ۱۲۷۱: ۴۴۹/۲ و جرجانی، ۱۴۱۸: ۳۰۶/۲). (۴) ابوعثمان عبد الرحمن بن ملّ النهدي، جزء شُرطی‌های رشوه گیر بوده است. (ابن‌سعد، طبقات، ۱۴۱۰: ۶۹/۷)، و نیز عَرِيف قوم خویش بود یعنی مأمور نظامی و توزیع حقوق و مزایای مردم از طرف حکومت بوده است (ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعديل، ۱۲۷۱: ۲۸۴/۵).

کاربرد واژه ضحاح به معنی تبیین نیز به چشم می‌خورد. چنان‌که اصمعی در راز معنی «صَحَّحَ الْأَمْرُ إِذَا تَبَيَّنَ» گفته است: این بدان جهت است که مطلب مانند ضحاح روی زمین منتشر می‌شود. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۵۲۵/۲). و در روایات شیعه نیز کاربرد واژه ضحاح در غیر ماء یسیر از جمله نور زیاد به‌کار رفته است چنان‌که در روایت ابوسلمی از پیامبر ﷺ است که شب معراج فرمود: «... فَالْتَفَّتْ وَإِذَا بِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنِ وَ... وَ الْمُهْدِيَّ فِي صَحَّاحٍ مِنْ نُورٍ» (جوهری بصری، بی‌تا، ۱۰).

۴/۴. حدیث نعلان و شراکان

در این‌جا ممکن است این پرسش رخ نماید که همان‌طور که قبلاً نیز اشارت شد در منابع شیعی نیز روایتی شبیه روایت دوم نعمان بن بشیر وجود دارد مثل آن‌چه قمی در تفسیر خود نقل می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «إِنَّ فِي النَّارِ لَنَارًا يَتَعَوَّذُ مِنْهَا أَهْلُ النَّارِ مَا خُلِقَتْ إِلَّا لِكُلِّ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ لِكُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ لِكُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ لِكُلِّ نَاصِبٍ الْعَدَاوَةَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ». و فرمود: «إِنَّ أَهْوَنَ

النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِ تَعْلَانِ مِنْ نَارٍ وَ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهَا دِمَاعُهُ كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ [ديگ مسی]. مَا يَرَى أَنَّ فِي النَّارِ أَحَدًا أَشَدَّ عَذَابًا مِنْهُ وَ مَا فِي النَّارِ أَحَدٌ أَهْوَنُ عَذَابًا مِنْهُ» (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۵۸). لیکن باید توجه داشت که اگر قسمت اول روایت را که سنداً و دلالتاً خوب است را بپذیریم. اما قسمت دوم حدیث که از قسمت اول جدا شده و در حقیقت یک روایت مرسله مستقل است همان روایت نعمان است و احتمال می‌رود جزء روایات منتقله باشد.

نکته دیگری که در این جا وجود دارد اینکه برخی گفته‌اند اتفاق امت اسلام بر این است که به غیر «جنت» که مأوی اخروی مؤمنان است و به غیر از «نار» که مصیر کفار است، آتش دیگری وجود ندارد. بنابر این ابوطالب یا کافر است و در نار است و یا مؤمن است و در جنت. (موسوی، ۱۴۱۰: ص ۸۷). تقسیم آخرت به مأوی مؤمنان و مثنوی کافران، سخن متینی است اما این مانع از درجات بهشت و درکات جهنم و عذاب اشد و اهون نخواهد شد. ضمن این‌که شدت و خفت عذاب نسبت به گناهان مختلف، حقیقتی است که قرآن و عترت بدان رهنمون است. چنان‌که قرآن درباره تبعیض در ایمان اهل کتاب فرمود: ﴿... أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَرُدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۸۵). و در روایت مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که درباره مرتکب کبیره فرمود: «... يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ إِذَا زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ وَ لِذَلِكَ يَعَذَّبُ أَشَدَّ الْعَذَابِ، وَ إِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا بِأَنَّهَا كَبِيرَةٌ وَ هِيَ عَلَيْهِ حَرَامٌ وَ أَنَّهُ يَعَذَّبُ عَلَيْهَا وَ أَنَّهَا غَيْرُ حَلَالٍ فَإِنَّهُ مُعَذَّبٌ عَلَيْهَا وَ هُوَ أَهْوَنُ عَذَابًا مِنَ الْأَوَّلِ وَ يَخْرُجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ لَا يَخْرُجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۸۰). بنابراین به فرض صحت روایت و دلالت آن، بدین معنی است که مثلاً فرد معذب از عمق جهنم به سطح آن منتقل می‌شود.

۵. دلالت احادیث ضحضاح

بعد از بررسی‌های متنی، سندی و بلاغی روایات ضحضاح، با دقت در محتوای این روایات می‌توان دریافت که این مرویات افزون بر مخالفت با آیات قرآن در درون خود نیز با یکدیگر تهافت دارند، زیرا:

۱. در حدیث عباس چنین آمده است «هو فی ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَ لَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»، این بدان معنی است که در زمان صدور روایت، ضحضاح موجود و عذاب ابوطالب وجود داشته است. به خصوص صراحت روایت عبدالله بن حارث از عباس در صحیح مسلم که می‌گوید:



«نَعَمْ، وَجَدْتُهُ فِي عَمْرَاتٍ مِنَ النَّارِ فَأَخْرَجْتُهُ إِلَى ضَحْصَاحٍ» [، یعنی ابوطالب در عذاب غمرات (شدید) قرار داشته که با وساطت پیامبر ﷺ به ضحاح منتقل شده است. در حالی که در حدیث ابوسعید آمده «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَجْعَلُ فِي ضَحْصَاحٍ مِنَ النَّارِ». یعنی فعلاً و نیز در زمان صدور روایت از ضحاح و عذاب آن خبری نیست بلکه مؤجل است و بعداً خواهد بود. ممکن است گفته شود: مراد عبارت خُدري این است که جناب ابوطالب در زمان صدور روایت، در عذاب اشد بوده و بعداً در روز قیامت با شفاعت پیامبر ﷺ به عذاب ضحاحی تقلیل می‌یابد. لیکن در فرهنگ قرآن و سنت دلیلی بر اشدیت عذاب قبل از قیامت، نسبت به بعد از آن سراغ نداریم.

۲. چگونه ممکن است پیامبر ﷺ با این که دوست می‌داشت ابوطالب هدایت شود به زعم اینان، خدا در آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ (قصص: ۵۶) فرمود نمی‌شود. اما شفاعت پیامبر ﷺ شامل حال وی که کافر است می‌شود زیرا در فرض حدیث فرمود: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». از سوی دیگر بنابر ادعای رشید رضا، مفاد این روایت با آیات قرآن در تضاد است که می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدرثر: ۴۸). و اگر درباره فرشتگان فرمود: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْزُقِيَ- وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (انبیاء: ۲۸) برای اهل توحید است. ضمن این که سخن پیامبر ﷺ یک آرزو است نه خبر قطعی از سوی خدا (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۵۴۹/۷).

۳. بر اساس روایات مروی از اهل سنت کسی که به اندازه خردلی ایمان داشته باشد داخل جهنم نمی‌شود. چنان که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرِيَاءٍ». آیا ابوطالب به اندازه حبه خردل هم ایمان نداشت؟ (مسلم، بی تا، ۱/۱۷۲).

۴. برخی از دانشمندان اهل سنت که قائل به شفاعت پیامبر ﷺ هستند، معتقدند برخی از جهنمیان از دوزخ بیرون می‌روند. بیهقی در همین رابطه روایات متعددی نقل می‌کند از جمله این که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا أَوَّلُ شَفِيعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و نیز از طریق عمران بن حصین از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسْمُونِ الْجَهَنَّمِيِّينَ» (بيهقي، ۱۴۰۸: ۱۹۴/۱). بخاری که روایت ضحاح را نقل کرده است از انس از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ [حرارة النار]، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيَسْمِيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۱۵/۸). ابن ماجه نیز شبیه همین معنی را نقل کرده است (ابن ماجه،

بی تا، ۱۴۴۳/۲). اینک جای این سؤال است که مگر ابوطالب چه کرده است که مشمول شفاعت کامل نمی‌شود؟ و تنها از درک أسفل به ضحضاح (از عمق جهنم به سطح آن) منتقل می‌شود ولی برخی جهنمیان کاملاً از جهنم خارج می‌شوند.

۵. اصلاً تخفیف عذاب کسانی که در حال کفر از دنیا رفته‌اند خلاف آموزه‌های قرآنی است که فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ﴾ (بقره: ۱۶۲). و نیز فرمود: ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴾ (آل عمران: ۸۶ - ۸۸). و این خود گواه تهافت حدیث ضحضاح با قرآن و عدم صدور آن است.

۶. ناصرالدین ألبانی می‌گوید بر اساس فقره «لَوْلَا أَنَا لَكَانَ...» معلوم می‌شود که سبب اصلی در تخفیف عذاب ابوطالب شفاعت پیامبر ﷺ است نه عمل ابوطالب. (ألبانی، ۱۴۱۵: ۱/۱۲۱). در این جا این پرسش رخ می‌نماید که قرآن درباره کفار دو مطلب فرمود: یکی «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ...». دوم این که فرمود: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»، چه شد که شفاعت پیامبر ﷺ که به قول ألبانی «كرامة أكرمه الله تبارك وتعالى بها حيث قبل شفاعته في عمه، و قد مات على الشرك» به اصل عذاب تعلق نگرفت؟ آیا بخل از ناحیه ذات الهی بود (سبحان الله) که به پیامبر ﷺ کرامت شفاعت مقبوله کرده بود. یا این که بخل از سوی پیامبر ﷺ بود؟ العیاذ بالله از چنین نسبتی، که خداوند شفاعتش را قبول کند و آن حضرت اقدام نکند.

۷. در دو حدیث بخاری و یک حدیث مسلم از ابوسعید خدری، تعبیر «يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ» آمده و بیانگر این است آتشی که تا ساق پای ابوطالب را فرا می‌گیرد مغز او را می‌جوشاند. و این بدین معنی است که تمام وجود وی معذب است، پس تخفیف در چیست؟ همه این‌ها گویای عدم صدور چنین روایاتی است.

۸. با توجه به آنچه گفته شد، آیا سزاوار است که صحیحین را تالی تلو قرآن بدانیم؟ چگونه می‌توان پذیرفت که این دو کتاب برترین کتاب بعد از قرآن باشد، که گفته‌اند: «مَا أَخْرَجَهُ الشَّيْخَانُ أَعْنَى الْبَخَارِيِّ وَ مُسْلِمٍ فِي صَحِيحَيْهِمَا اللَّذِينَ هُمَا أَصَحُّ كِتَابٍ بَعْدَ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى». (ابن جزری، ۱۹۹۴: ۶۰/۱)، یا در خصوص بخاری گفته شده است: «صحيح البخاري أصح كتاب بعد كتاب الله».



(ابن ملقن، ۱۴۲۹: ۱۱/۱). و یا درباره مؤطاً مالک گفته است: «مَا كِتَابٌ بَعْدَ كِتَابِ اللَّهِ أَنْفَعُ مِنْ كِتَابِ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ».

۹. با توجه به آن چه شد برخی از دانشمندان اهل سنت، از جمله ابن مظفر، قرطبی و ابوزهره قائل به ایمان ابوطالب هستند. ابن مظفر درباره این روایات می نویسد: «همه اخبار ضحضاح خبر واحد است. و چون خبر واحد علم آور نیست، چیزی ثابت نمی شود و نمی تواند با دلائل قطعی عقلی و نقلی معارضه کند». وی سپس می افزاید: «چگونه می توان قبول کرد که پیامبر ﷺ که بیگانگان را به هدایت فرامی خواند، و نسبت به بستگان خود دغدغه بیشتری بر اسلام آن ها دارد، خداوند دعا و آرزوی او را نسبت به ابوطالب که حامی آن حضرت و مدافع وی بود، اجابت نکنند» (ابن مظفر، ۱۴۳۰: ۱/۱۴۲ - ۱۴۸).

۱۰. ابوزهره در این زمینه می نویسد: بر اساس آنچه ما استنباط کردیم، جناب ابوطالب مشرک نیست، زیرا مشرک کسی است که اصنام را پرستش کند، و برای خدا در ذات، افعال، اقوال شریک قرار دهد. در حالی که موضع گیری های ابوطالب دلالت بر بطلان پرستش بت دارد، و من به این دلیل میل دارم اگر شایسته باشم برایش استغفار کنم [در حالی اهل سنت استغفار برای ابوطالب را جائز نمی دانند]. وی سپس می افزاید: اصلاً ابوطالب کافر نبود. مجموع بررسی های سندی و دلالتی محققان را به این سو، رهنمون می کند که این احادیث، ساخته و پرداخته دست حاکمان جور و جفا، برای فروکاستن از شخصیت امام علی علیه السلام است، و چون نتوانستند با این خورشید درخشان بیش از این مقابله کنند، پدر بزرگوارشان را هدف قرار داده و در ایمان وی ایجاد تردید کردند و آن را به کسی چون ابن عباس و ابوسعید خدری نسبت دادند، تا کمتر مورد شک قرار گیرد.

نتیجه

۱. حدیث ضحضاح، پس از رفع موانع نقل حدیث، ابتدا توسط ابن اسحاق در سیره مطرح و سپس به سایر منابع حدیثی، تاریخی، تفسیری و کلامی اهل سنت راه یافته است.
۲. حدیث ضحضاح که مهمترین مستند عدم ایمان ابوطالب است، هم به لحاظ سند ضعیف است، هم به لحاظ فصاحت شایسته شأن پیامبر ﷺ نیست و هم از جهت دلالت در درون خود با یکدیگر متهافت و با آیات قرآن متعارض اند.
۳. واضعان حدیث برای توجیه ادعای خود در ضحضاح و استعاری بودن آن، دست به دامان جعل

- احادیث دیگری زدند و ناشیانه سخنی ناشایست را به پیامبر ﷺ نسبت دادند.
۴. بسیاری از دانشمندان اهل سنت در کنار علمای شیعه قائل به ایمان ابوطالب هستند، و روایات معروف به ضحضاح را نهایتاً آحاد می‌دانند که توان رویارویی با ادله قطعی عقلی و نقلی مثبت ایمان ابوطالب را ندارد.
۵. راز آشکار و نهان تردید در ایمان ابوطالب، فروکاستن از شخصیت امام علی ﷺ است. گواهان برخورد نادرست با خود علی بن ابی‌طالب ﷺ با ایجاد تردید و تشکیک در فضائل آن حضرت است.





منابع:

۱. ترجمه قرآن، رضایی اصفهانی، محمد علی و همکاران، نخستین ترجمه گروهی قرآن کریم، قم: دار الذکر، ۱۳۸۴ ش
۲. ابن‌ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس، الجرح والتعديل، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۲۷۱ق.
۳. ابن‌ابی‌الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة تصحيح إبراهيم محمد ابوالفضل، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن اسحاق، محمد، سيرة ابن إسحاق/كتاب السير والمغازي، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دارالفكر، ۱۳۹۸ق.
۵. ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثيات)، تهران: مكتبة النينوى الحديثة، بی تا.
۶. ابن جزري، شمس الدين محمد بن محمد، مناقب الأسد الغالب مُمزق الكتائب و مُظهر العجائب ليث بن غالب أميرالمؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب، تحقيق: طارق طنطاوي، بی جا، مكتبة القرآن، ۱۹۹۴م.
۷. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي، الضعفاء والمتروكون، تحقيق: عبدالله قاضي، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۰۶ق.
۸. ابن حبان دارمي، محمد، المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، حلب: دارالوعی، ۱۳۹۶ق.
۹. ابن حجر عسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس/طبقات المُدلسين، تحقيق: عاصم بن عبدالله القريوتي، عمان: مكتبة المنار، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن حجر عسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي، تحرير تقريب التهذيب، بيروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۷ق.
۱۱. ابن حجر عسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي، لسان الميزان، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، بی جا، دارالبشائر الإسلامية، ۲۰۰۲ق.
۱۲. ابن حنبل، أبو عبدالله أحمد بن محمد، العلل و معرفة الرجال، تحقيق: وصی الله بن محمد عباس، ریاض: دارالخانی، ۱۴۲۲ق.

١٣. ابن حنبل، أحمد بن محمد، مسند الإمام أحمد، تحقيق: أحمد محمد شاكر، قاهره: دارالحديث، ١٤١٦ق.
١٤. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، ديوان المبتدأ و الخبر في تاريخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر، تحقيق: خليل شحاده، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٨ق.
١٥. ابن خلكان، شمس الدين أحمد بن محمد، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقيق: إحسان عباس، بيروت: دار صادر، بي.تا.
١٦. ابن سعد، أبو عبدالله محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٠ق.
١٧. ابن سيده، أبو الحسن علي بن إسماعيل، المحكم و المحيط الأعظم، تحقيق: عبد الحميد هنداو، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.
١٨. ابن عدى جرجاني، ابواحمد، الكامل في ضعفاء الرجال، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
١٩. ابن قُتيبة، عبدالله بن مسلم، عيون الأخبار، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٨ق.
٢٠. ابن قيسراني/مقدسى شيباني، محمد بن طاهر، ذخيرة الحفاظ من الكامل لابن عدى، تحقيق: عبد الرحمن فريواني، رياض: دارالسلف، ١٤١٦ق.
٢١. ابن مظفر/بدرالدين رازي، أحمد بن محمد، مباحث التفسير، تحقيق: حاتم بن عابد بن عبدالله قرشي، عربستان: كنوز إشبيليا، ١٤٣٠ق.
٢٢. ابن معين، يحيى، معرفة الرجال، به روايه ابن محرز، تحقيق: جزاء اول محمد كامل قصار، دمشق: مجمع اللغة العربية، ١٤٠٥ق.
٢٣. ابن ملقن، سراج الدين عمر بن علي بن أحمد، التوضيح لشرح الجامع الصحيح، تحقيق: دارالفلاح للبحث العلمى و تحقيق: التراث، دمشق: دارالنوادر، ١٤٢٩ق.
٢٤. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
٢٥. ابوزهره، محمد بن احمد، خاتم النبيين ﷺ، قاهره: دارالفكر العربي، ١٤٢٥ق.
٢٦. احمدى ميانجى، على، مكاتيب الأئمة عليهم السلام، تحقيق: مجتبى فرجى، قم: دارالحديث، ١٤٢٦ق.
٢٧. ألبانى، محمد ناصر الدين، إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منارالسبيل، إشراف زهير



- الشاويش، بيروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۰۵ق.
۲۸. ألباني، محمد ناصر الدين، سلسلة الأحاديث الصحيحة و شيء من فقهاها و فوائده، رياض: مكتبة المعارف للنشر و التوزيع، ۱۴۱۵ق.
۲۹. بخارى كلاباذى، أحمد بن محمد، الهداية والإرشاد فى معرفة أهل الثقة والسداد، تحقيق: عبدالله الليثى، بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۷ق.
۳۰. بخارى، محمد بن إسماعيل، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله ﷺ و سننه و أيامه، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
۳۱. بخارى، محمد بن إسماعيل، تاريخ كبير، اشرف محمد عبد المعيد خان، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، بى تا.
۳۲. بغوى، حسين بن مسعود، معالم التنزيل، تحقيق: مهدى عبد الرزاق، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۴۲۰ق.
۳۳. بيهقى (خُسْرُو جردى خراسانى)، احمد بن حسين، الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث، تحقيق: أحمد عصام كاتب، بيروت: دارالآفاق الجديد، ۱۴۰۱ق.
۳۴. جوهرى بصرى، احمد بن عبد العزيز، مقتضب الأثر فى النصّ على الأئمة الإثنى عشر، تحقيق: و تصحيح نزار منصورى، قم: انتشارات طباطبائى، بى تا.
۳۵. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح/تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق: عطار احمد عبد الغفور، بيروت: دارالعلم للملأين، ۱۳۷۶ق.
۳۶. خطيب بغدادى، أبو بكر أحمد بن على، تاريخ بغداد، تحقيق: بشار عواد معروف، دارالبشائر الإسلاميه، ۱۴۲۲ق.
۳۷. ذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر، ۱۳۸۲ق.
۳۸. ذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد، ديوان الضعفاء والمتروكين وخلق من المجهولين وثقات فيهم لين، تحقيق: حماد بن محمد الأنصارى، مكة: مكتبة النهضة الحديثه، ۱۳۸۷ق.
۳۹. ذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد، سير أعلام النبلاء، قاهره: دارالحديث، ۱۴۲۷ق.
۴۰. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.

۴۱. راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر، مصحح محمد صادقی اردستانی، قم: دارالکتاب، بی تا.
۴۲. رضا، محمد رشید، تفسیر القرآن الحکیم/تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
۴۳. زمخشری، محمود بن عمر/جار الله، الفائق فی غریب الحدیث و الأثر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۴۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، (صلة تاریخ الطبری لعریب بن سعد القرطبی)، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
۴۵. طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة، تحقیق: عبادالله و علی احمد ناصح، قم: دارالمعارف الإسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۴۶. عصامی مکی، عبد الملك بن حسین، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل و التوالی، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۴۷. فاسی صوفی، أحمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: أحمد عبدالله قرشی، قاهره: ناشر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
۴۸. قسطلانی قتیبی، أحمد بن محمد، بن أبی إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، چاپ هفتم، مصر: المطبعة الكبرى الأميریة، ۱۳۲۳ق.
۴۹. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم/المسند الصحیح، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۵۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، محقق طیب موسوی جزایری، چاپ سوم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳ق.
۵۱. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، تحقیق: نعمة عبدالله، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.
۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۵۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵۴. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.



۵۵. مقریزی، أحمد بن علی، مختصر الکامل فی الضعفاء، تحقیق: ایمن بن عارف دمشقی، قاهره: مكتبة السنة، ۱۴۱۵ق.
۵۶. موسوی خراسان، سید محمد مهدی، موسوعه عبدالله بن عباس جبر الأمة وترجمان القرآن، نجف اشرف: مركز الابحاث العقائديه، بی تا.
۵۷. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، فقه الشیعة/کتاب الطهارة، تقرير سید محمد مهدی موسوی خلخالی، چاپ سوم، قم: مؤسسه آفاق، ۱۴۱۸ق.
۵۸. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ایران: مؤسسه إحياء آثار إمام خوئی، ۱۴۱۸ق.
۵۹. موسوی، فخار بن معد، إيمان أبي طالب (الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب)، تحقیق: محمد بحر العلوم، قم: دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۱۰ق.
۶۰. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیه، قم: مؤسسه آل البيت علیه، ۱۴۰۸ق.
۶۱. وکیع بغدادی، محمد بن خلف، أخبار القضاة، تحقیق: و تعلیق و تخريج عبد العزيز مصطفى المراغی، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۶۶ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی